



مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۸۳  
Rumi( Molana Jalaleddin) Poem(Qazal)# 83, Divan e Shams

ای یار قمرسیما! (۱) ای مُطرب (۲) شکرخا! (۳)  
آواز تو جان افزا، تا روز مشین از پا (۴)

سودی، همگی سودی، بر جمله برافزودی  
تا بود چنین بودی، تا روز مشین از پا

صد شهر خبر رفته، کای مردم آشفته! (۵)  
بیدار شد آن خفته، تا روز مشین از پا

بیدار شد آن فتنه (۶)، کو چون بزند طعنه  
در کوه کند رخنه (۷)\*، تا روز مشین از پا

در خانه چنین جمعی، در جمع چنین شمعی  
دارم ز تو من طمعی، تا روز مشین از پا

میر آمد، میر آمد، وآن بدر مُنیر آمد  
وان شکر و شیر آمد، تا روز مشین از پا

ای بانگ و نوبت تر (۸)، وز بار صبا خوشتر  
ما را تو بری از سر، تا روز مشین از پا

مجلس به تو فرخنده، عِشرت ز دَمَت زنده  
چون شمعِ فروزنده، تا روز مشین از پا

!این چرخ و زمین خیمه، کس دید چنین خیمه؟  
ای استن این خیمه! تا روز مشین از پا

این قوم، پُرد از تو، باکَر و قَرند از تو  
زیر و زبرند از تو، تا روز مشین از پا

در بحر، چو کشتیبان، آن پیل همی جُنبان  
تا منزلِ آباقان (۹)، تا روز مشین از پا

ای خوش نَفَس نایی، بس نادره بُرنایی  
چون با همه بُرنایی؟ تا روز مشین از پا

دف از کف دست آید نی از دم مست آید  
با نی همه پست آید، تا روز مشین از پا

چون جان خمشیم اما، کی خُسبِ جان جانا  
تو باش زبانی ما، تا روز مشین از پا

قرآن کریم، سوره اعراف(۷)، آیه ۱۴۳  
Quran, Sooreh Al-A'raaf(#7), Line #143

... فَلَمَّا تَجَلَّىٰ رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا ...

... وقتی پروردگار موسی بر کوه تجلی کرد، کوه را متلاشی نمود ...

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۷۹  
Rumi( Molana Jalaeddin) Poem(Qazal)# 79, Divan e Shams

ای خواجه نمی‌بینی این روز قیامت را؟  
ای خواجه نمی‌بینی این خوش قد و قامت را؟

دیوار و در خانه شوریده و دیوانه  
من بر سر دیوارم از بهر علامت را

ماهیبست که در گریش لاغر نشود هرگز  
خورشید جمال او بدریده ظلامت(۱۰) را

ای خواجه خوش دامن، دیوانه تویی یا من؟  
درکش قدحی با من بگذار ملامت را

پیش از تو بسی شیدا می‌جست کرامتها  
چون دید رخ ساقی، بفروخت کرامت را

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۴۵۶  
Rumi( Molana Jalaeddin) Poem(Mathnavi), Book # 2, Line # 3456

انصتوا(۱۱) را گوش کن، خاموش باش  
چون زبان حق نگشتی، گوش باش

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۸۳۷  
Rumi( Molana Jalaeddin) Poem(Mathnavi), Book # 6, Line # 3837

سیر مؤتوا قیل مؤت این بود  
کز پس مردن، غنیمت‌ها رسد

غیر مردن هیچ فرهنگی دگر  
در نگیرد با خدای، ای حیل‌گر

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۱۰  
Rumi( Molana Jalaeddin) Poem(Mathnavi), Book # 3, Line # 410

حق همی‌گوید که آری ای نزه(۱۲)  
لیک بشنو، صبر آر و، صبر به

صبح نزدیک است، خامش، کم خروش  
من همی‌کوشم پی تو، تو، مکوش

**مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۹۸۱**  
**Rumi( Molana Jalaleddin) Poem(Qazal)# 2981, Divan e Shams**

تو موسیقی، ولیک شبانی دری هنوز  
تو یوسفی ولیک هنوز اندر این چهی  
زان مزید کار می‌نرسد مر تو را که تو  
پیوسته نیستی تو درین کار، گه گهی

**مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۵۷۴**  
**Rumi( Molana Jalaleddin) Poem(Mathnavi), Book # 2, Line # 574**

هر نبیی گفت: با قوم\* از صفا  
من نخواهم مزید پیغام از شما

**\*قرآن کریم، سوره هود(۱۱)، آیه ۲۹**  
**Quran, Sooreh Hud(#11), Line # 29**

وَيَا قَوْمِ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مَالًا ۖ إِنِّي أَخْرَجْتُ إِلَّا عَلَى اللَّهِ...

نوح (ع) گفت: و ای مردم از شما مالی نخواهم  
که مزد مرا خدا تعهد کرده است...

من دلایم، حق شما را مشتری  
داد حق دلایم، هر دو سری

چیست مزید کار من؟ دیدار یار  
گرچه خود بویکر بخشد چل هزار

چل هزار او نباشد مزید من  
کی بود شبیه شبیه(۱۳)، در عدن؟

**مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۵۰۱**  
**Rumi( Molana Jalaleddin) Poem(Mathnavi), Book # 2, Line # 1501**

کار، پنهان کن تو از چشمان خود  
تا بود کارت سلیم از چشم بد

خویش را تسلیم کن بر دام مُرد  
وانگه از خود بی ز خود چیزی بدزد

**مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۳۱**  
**Rumi( Molana Jalaleddin) Poem(Mathnavi), Book # 6, Line # 431**

تویه کن، مردانه سر آور به ره  
که فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ يَرَهُ

قرآن کریم، سوره زلزال(۹۹)، آیه\*(۷)،\*(۸)  
Quran, Sooreh Az-Zalzala(#99), Line # (7), (8)

\*(۷) فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ  
پس هر کس به اندازه ذره ای نیکی کند پاداش آن ببیند.

\*(۸) وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ  
هر کس به اندازه ذره ای بدی کند جزای آن ببیند.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۱۴۵  
Rumi( Molana Jaleddin) Poem(Mathnavi), Book # 5, Line # 3145

ذره‌یی گر جهد تو افزون بود  
در ترازوی خدا موزون بود

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۷۰۱  
Rumi( Molana Jaleddin) Poem(Mathnavi), Book # 2, Line # 701

عشق او پیدا و معشوقش نهان  
یار، بیرون، فتنه او در جهان

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۵۷۹  
Rumi( Molana Jaleddin) Poem(Mathnavi), Book # 6, Line # 4579

ما رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتِي، فتنه‌ای  
صد هزاران خرمن اندر حَفْنَه‌ای(۱۴)

آفتابی در یکی ذره نهان  
ناگهان آن ذره بگشاید دهان

ذره ذره گردد افلاک و زمین  
پیش آن خورشید، چون جَست از گمین(۱۵)

این چنین جانی چه درخورد تن است؟  
هین بشو ای تن از این جان هر دو دست

ای تن گشته وثاق(۱۶) جان، بس است  
چند تاند بحر در مَشکی نشست؟

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۳۵۷  
Rumi( Molana Jaleddin) Poem(Mathnavi), Book #5, Line # 2357

شکر گویم دوست را در خیر و شر  
زانکه هست اندر قضا از بد بتر

چونکه قَسَام (۱۷) اوست، کفر آمد گله  
صبر باید، صبر مِفْتَاخُ الصَّلَهِ

غیر حق جمله عدواند، اوست دوست  
با عدو از دوست شُکُوتِ (۱۸) کی نکوست؟

تا دهد دوغم، نخواهم آنگیین  
زآنکه هر نعمت غمی دارد قرین

**مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۲۵۸**

**Rumi( Molana Jalaleddin) Poem(Mathnavi), Book #1, Line # 1258**

گر قضا پوشد سیه، همچون شَبِت  
هم قضا دستت بگیرد عاقبت

گر قضا صد بار، قصد جان کند  
هم قضا جانت دهد، درمان کند

این قضا صد بار اگر راهت زند  
بر فراز چرخ، خرگاهت (۱۹) زند

**مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۲۷۲**

**Rumi( Molana Jalaleddin) Poem(Mathnavi), Book #3, Line # 1272**

ما چو کشتیها بهم بر می‌زنیم  
تیره چشمیم و در آب روشنیم

ای تو در کشتی تن رفته به خواب  
آب را دیدی نگر در آب آب

آب را آبی ست کو می‌راندش  
روح را روحی ست کو می‌خواندش

**مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۲۹۷**

**Rumi( Molana Jalaleddin) Poem(Mathnavi), Book #2, Line # 1297**

نور حَسّی کو غلیظ است و گران  
هست پنهان در سوادِ دیدگان

چونکه نور حس نمی‌بینی ز چشم  
چون ببینی نور آن دینی ز چشم؟

نورِ حَسّ با این غلیظی مُخْتَفی است  
چون خفی نُبُودِ ضیائی کآن صفی است؟

این جهان چون حَسّ به دستِ بادِ غیب  
عاجزی پیشه گرفت (۲۰) و دادِ غیب (۲۱)

گه بلندش می‌کند، گاهیش پست  
گه دُرستش می‌کند، گاهی شِکست

گه یَمینش (۲۲) می‌برد، گاهی یَسار (۲۳)  
گه گلستانش کند، گاهیش خار

دست پنهان و، قلم بین خط کُزار  
اسب در جُولان و، ناپیدا سوار

**مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۹۳**

**Rumi( Molana Jalaleddin) Poem(Mathnavi), Book #1, Line # 393**

خُفته از احوال دنیا روز و شب  
چون قلم در پنجه تقلیب (۲۴) رب

آنکه او پنجه نبیند در رقم  
فعل، پندارد به جنبش از قلم

**مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۱۸۲**

**Rumi( Molana Jalaleddin) Poem(Mathnavi), Book #5, Line # 3182**

فعلِ توست این غُصه‌های دَم به دَم  
این بُودِ معنی قَدْ جَفَّ الْقَلَمُ

**مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۱۳۳**

**Rumi( Molana Jalaleddin) Poem(Mathnavi), Book #5, Line # 3133**

کژ روی جَفَّ الْقَلَمُ کژ آیدت  
راستی آری سعادت زایدت

**مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۱۳۸**

**Rumi( Molana Jalaleddin) Poem(Mathnavi), Book #5, Line # 3138**

بلکه معنی آن بُودِ جَفَّ الْقَلَمُ  
نیست یکسان پیش من عدل و ستم

**مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۱۵۱**

**Rumi( Molana Jalaleddin) Poem(Mathnavi), Book #5, Line # 3151**

معنی جَفَّ الْقَلَمُ کی آن بود  
که جفاها با وفا یکسان بود؟

بل جفا را هم جفا جَفَّ الْقَلَمُ  
وآن وفا را هم وفا جَفَّ الْقَلَمُ

**مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۳۰۴**

**Rumi( Molana Jalaleddin) Poem(Mathnavi), Book #2, Line # 1304**

تیر، پَران بین و، ناپیدا کمان  
جان ها پیدا و، پنهان، جان جان

تیر را مَشْكَن که آن تیر شَهی است  
نیست پَرتاوی، ز شَصَّتِ آگهی است

ما رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ كُفَّتْ حَق  
کارِ حَق بر کارها دارد سَبَق

**قرآن کریم، سوره انفال(۸)، آیه ۱۷**  
**Quran, Sooreh Al-Anfaal(#8), Line #17**

مَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَىٰ

ای پیامبر، تو تیر نپرانندی آنگاه که تیر پرانندی،  
بلکه این خدا بود که تیر (به سوی مشرکان) پران

خشمِ خود بشکن، تو مشکن تیر را  
چشمِ خشمت خون شمارد شیر را

بوسه ده بر تیر و، پیشِ شاه بر  
تیرِ خونِ آلود از خونِ تو تر

آنچه پیدا عاجز و بسته و زبون  
و آنچه ناپیدا، چنان تند و حَرُون(۲۵)

ما شکاریم، این چنین دامی که راست؟  
گویی چوگانیم، چوگانی(۲۶) کجاست؟

می‌درد می‌دوزد، این خَیاط کو؟  
می‌دمد، می‌سوزد، این نَفَّاط(۲۷) کو؟

**مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۶۲۹**  
**Rumi( Molana Jalaaladdin) Poem(Qazal)# 1629, Divan e Shams**

هین که دَجَّال(۲۸) بیامد، بگشا راه مسیح  
هین که شد روزِ قیامت، بزن آن ناقورم(۲۹)

**مولوی، دیوان شمس، رباعی شماره ۱۳۹۲**  
**Rumi( Molana Jalaaladdin) Poem(Robaaiaat)# 1392, Divan e Shams**

امروز مراسم روزِ میدان، منشین  
می تاز چو گوی، پیشِ چوگان، منشین

مردی بنما، و همچو حیران منشین  
امروز قیامتست، ای جان منشین

**مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۰۳۸**

**Rumi( Molana Jaleddin) Poem(Mathnavi), Book #6, Line # 4038**

عام می‌خوانند هر دم نام پاک  
این عمل نکند، چو نبود عشقناک

**مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۰۴۳**

**Rumi( Molana Jaleddin) Poem(Mathnavi), Book #6, Line # 4043**

هر یکی را هست در دل صد مراد  
این نباشد مذهبِ عشق و وداد

یار آمد عشق را روز آفتاب(۳۰)  
آفتاب آن روی را همچون نقاب

آنکه نشناسد نقاب از روی یار  
عابدُ الشمس است، دست از وی بدار

**مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۲۷۶**

**Rumi( Molana Jaleddin) Poem(Qazal)# 2276, Divan e Shams**

قومی به عشق آن فنا بگذشت از هست و فنا  
قومی به عشق خود که من هستم فتا پا کوفته

خفّاش در تاریکی، در عشقِ ظلمتها به رقص  
مرغانِ خورشیدی(۳۱) سحر تا والضحی(۳۲) پا کوفته

**مولوی، دیوان شمس، رباعی شماره ۹۷۷**

**Rumi( Molana Jaleddin) Poem(Robaaiaat)# 977, Divan e Shams**

از روز قیامت جهان سوز بترس  
وز ناوک(۳۳) انتقام دلدوز بترس

ای در شبِ حرص خفته در خوابِ دراز  
صبحِ اجلت دمید، از روز بترس

**مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۷۵۰**

**Rumi( Molana Jaleddin) Poem(Mathnavi), Book #6, Line # 750**

پس محمد صد قیامت بود نقد  
زانکه حل شد در فنای حل و عقد

زاده ثانی است احمد در جهان  
صد قیامت بود او اندر عیان

زو قیامت را همی پرسیده‌اند  
ای قیامت تا قیامت راه چند؟



با زیانِ حال می‌گفتی بسی  
که ز محشرِ حشر را پرسد کسی؟

بهر این گفت آن رسولِ خوش پیام  
رمزِ مُوثُوا قَبْلَ مَوْتٍ یا کِرام

**\*حدیث**

مُوثُوا قَبْلَ أَنْ تَمُوتُوا  
بمیرید پیش از آنکه بمیرید

همچنانکه مُرده‌ام من، قَبْلَ مَوْتِ  
ز آن طرف آورده‌ام این صیت (۳۴) و صوت

پس قیامت شو، قیامت را ببین  
دیدنِ هر چیز را شرط است این

تا نگردی او، ندانی‌اش تمام  
خواه آن انوار باشد یا ظلام (۳۵)

عقل گردی، عقل را دانی کمال  
عشق گردی، عشق را دانی دُبال (۳۶)

**مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۷۴۴**

**Rumi( Molana Jaleddin) Poem(Mathnavi), Book # 1, Line # 2744**

بانگ می‌آمد که ای طالبِ بیا  
جُود، محتاجِ گدایان، چون گدا

جُود می‌جوید گدایان و ضِعاف (۳۷)  
همچو خوبان، کاینه جویند صاف

رویِ خوبان، ز آینه زیبا شود  
رویِ احسان، از گدا پیدا شود

پس، ازین فرمود حقِّ در وَالضُّحَى:  
بانگ، کم زن ای محمد بر گدا

**قرآن کریم، سوره الضحی (۹۳)، آیه ۱۰**

**Quran, Sooreh Ad-Dhuha(#93), Line #10**

وَأَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَرْ  
اما بینوا را از خود مران و بر او بانگ مزن

چون گدا آیینهُ جُود است، هان  
دم بُود بر رویِ آیینهُ زیان

آن یکی جودش گدا آرد پدید  
و آن دگر بخشد گدایان را مزید (۳۸)

پس گدایان آینه جودِ حق اند  
وآنکه با حق اند، جودِ مطلق اند

زآنکه جز این دوست، او خود مُرده‌ای است  
او بر این در نیست، نقشِ پرده‌ای است

**مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۹۲**  
**Rumi( Molana Jaleleddin) Poem(Mathnavi), Book # 2, Line # 292**

حق، قیامت را لقب زان روز کرد  
روز بنماید جمالِ سُرخ و زرد

**قرآن کریم، سوره یس(۳۶)، آیه ۵۹**  
**Quran, Sooreh Yaseen(#36), Line #59**

وَأَمَّا زُورًا الْيَوْمَ أَيُّهَا الْمُجْرِمُونَ  
ای بدکاران، امروز شما از صف نیکان جدا شوید.

**قرآن کریم، سوره حج(۲۲)، آیه ۱۷**  
**Quran, Sooreh Al-Hajj(#22), Line #17**

إِنَّ اللَّهَ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ...  
همانا خداوند در روز قیامت میان آنها جدایی افکند...  
که او بر احوال همه موجودات، گواه است

پس حقیقت، روز، سرُّ اولیاست  
روز، پیش ماهشان چون سایه‌هاست

عکسِ رازِ مردِ حق دانید روز  
عکسِ ستارِیش، شامِ چشم‌دوز

زان سبب فرمود یزدان: وَالضُّحَىٰ  
وَالضُّحَىٰ نورهِ ضمیرِ مُصْطَفَىٰ

**قرآن کریم، سوره الضحی(۹۳)، آیه ۱، ۲**  
**Quran, Sooreh Ad-Dhuha(#93), Line #1, 2**

وَالضُّحَىٰ  
سوگند به چاشتگاه

وَاللَّيْلِ إِذَا سَجَىٰ  
سوگند به شبِ آنگاه که همه جا را فرا گیرد

قولِ دیگر کین ضحی را خواست دوست  
هم برای آنکه این هم عکسِ اوست

ورنه بر فانی قسم گفتن، خطاست  
خود فنا چه لایق گفتِ خداست؟

از خلیلی، لا أُحِبُّ الْأَقْلِينَ  
پس فنا چون خواست ربِّ العالمین؟

### قرآن کریم، انعام(۶)، آیه ۷۶ Quran, Sooreh Al-An'aam(#6), Line #76

فَلَمَّا أَفْلَحَ قَالَ لَا أُحِبُّ الْأَقْلِينَ...  
پس آنگاه که غروب کرد گفت: من افول کنندگان را دوست نمی دارم...

لا احب افلین گفت آن خلیل  
کی فنا خواهد ازین رب جلیل

باز وَاللَّيْلِ است ستّاریّ او  
وَأَنْ تَنْ خَاكِي زَنگاری (۲۹) او

آفتابش چون برآمد ز آن فلک  
با شبِ تن گفت: هین ما ودّعک (۴۰)

### قرآن کریم، سوره الضحی(۹۳)، آیه ۳ Quran, Sooreh Ad-Dhuha(#93), Line #3

مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلَىٰ  
پروردگارت تو را رها نکرده و تو را دشمن نداشته است.

وصل، پیدا گشت از عینی بلا  
ز آن حلاوت شد عبارت ما قلا (۴۱)

هر عبارت خود نشانِ حالتی است  
حال، چون دست و، عبارت آلتی است

أَلْتِ زُرْجَرَ بِه دَسْتِ كَفْشِغَرِ  
همچو دانه کشت کرده ریگ در

أَلْتِ إِسْكَافِ (۴۲) پِیشِ بَرَزْغَرِ  
پیشِ سگ که، استخوان در پیشِ خَر

بود أَنَا الْحَقُّ در لبِ منصور، نور  
بود أَنَا اللَّهُ در لبِ فرعون زور (۴۳)

شد عصا اندر کفِ موسی گوا  
شد عصا اندر کفِ ساحر هیا (۴۴)

زین سبب عیسی بدان همراهِ خود  
در نیاموزید آن اسمِ صَمَدِ (۴۵)

کو، نداند نقص بر آلت نهد  
سنگ بر گل زن تو، آتش کی جهد؟

دست و آلت همچو سنگ و آهن است  
جفت باید، جفت، شرط زادن است

آنکه بی جُفت است و بی آلت، یکی است  
در عدد شکّ است و آن یک بی‌شکی است

آنکه دو گفت و، سه گفت و، بیش ازین  
مُتَّفِق باشند در واحد، یقین

أَحْوَلی چون دفع شد، یکسان شوند  
دو سه گویان(۴۶) هم، یکی گویان(۴۷) شوند

گر یکی گویی تو در میدان او  
گرد بر می‌گرد از چوگان او

گوی، آنکه راست و بی نقصان شود  
کو ز زخم دست شه، رقصان شود

گوش دار، ای أَحْوَل اینها را بهوش  
داروی دیده بکش از راه گوش

پس کلام پاک در دل های کور  
می‌نپاید، می‌رود تا اصل نور

### \* حدیث

حکمت راهرجا که هست بگیر زیرا که حکمت در سینه منافق آنقدر می‌جنبد  
که سرانجام در سینه مومن جای گیرد.

وآن فسون دیو در دل های کژ  
می‌رود چون کفش کژ در پای کژ

گرچه حکمت را به تکرار آوری  
چون تو نااهلی، شود از تو بری

ورچه بنویسی نشانش می‌کنی  
ورچه می‌لافی بیانش می‌کنی

او ز تو رُو در کشد ای پُرسْتیز  
بندها را بگسلد وز تو گریز

ور نخوانی و، ببیند سوز تو  
علم باشد مرغ دست‌آموز تو

او نباید پیش هر نااوستا  
همچو طاووسی به خانه روستا

قرآن کریم، سوره الضحی (۹۳)، آیه ۱-۱۱  
Quran, Sooreh Ad-Dhuha (#93), Line #1-11

وَالضُّحَىٰ (۱)  
سوگند به آغاز روز

وَاللَّيْلِ إِذَا سَجَىٰ (۲)  
و سوگند به شب چون آرام و در خود شود

مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلَىٰ (۳)  
که پروردگارت تو را ترک نکرده و بر تو خشم نگرفته است

وَلَلْآخِرَةُ خَيْرٌ لَّكَ مِنَ الْأُولَىٰ (۴)  
هر آینه آخرت برای تو بهتر از دنیاست

وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَىٰ (۵)  
به زودی پروردگارت تو را عطا خواهد داد تا خشنود شوی

أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَىٰ (۶)  
آیا تو را یتیم نیافت و پناهت داد؟

وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَىٰ (۷)  
آیا تو را گمگشته نیافت و هدایت کرد؟

وَوَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنَىٰ (۸)  
آیا تو را درویش نیافت و توانگرت گردانید؟

فَأَمَّا الْيَتِيمَ فَلَا تَقْهَرْ (۹)  
پس یتیم را میازار

وَأَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَرْ (۱۰)  
و گدا را مَران

وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ (۱۱)  
و از نعمت پروردگارت سخن بگوی

- (۱) قمرسیما: ماه رو، زیبا.
- (۲) مطرب: طرب انگیز، خنیاگر.
- (۳) شگرخا: شیرین سخن.
- (۴) مشین از پا: مشغول باش.
- (۵) آشفته: سرگشته، پریشان.
- (۶) فتنه: آشوب، به هم ریختن آرامش.
- (۷) رخنه: سوراخ، شکاف.

- (۸) تَر: لطیف، تازه.
- (۹) أَبَاقان: آباخان، فرزند هلاکوخان از ایلخانان مغول که تا ۶۷۰ هجری حکومت می کرد، در اینجا نماد خداست.
- (۱۰) ظَلَمَات: پرده سیاه غفلت و جهل من ذهنی.
- (۱۱) اَنْصَبُو: خاموش باشید.
- (۱۲) نَزَه: پاک، پاکیزه.
- (۱۳) شَبَه: سنگی سیاه و بَرّاق و قابل اشتعال که عامّه آن را شَبَق گویند.
- (۱۴) حَفَنَه: مشتکی از گندم و جو و نظیر آن.
- (۱۵) کَمین: نهانگاه، کمینگاه.
- (۱۶) وِثاق: اتاق، خرگاه.
- (۱۷) قَسَام: بسیار تقسیم کننده.
- (۱۸) شَكُوت: شکایت کردن، گله کردن.
- (۱۹) خرگاه: خیمه بزرگ.
- (۲۰) عاجزی پیشه گرفت: ناتوانی را پیشه خود ساخته است.
- (۲۱) دَارِ غیب: قدرت تصرف عالم غیب.
- (۲۲) یَمین: دست راست.
- (۲۳) یَسار: دست چپ.
- (۲۴) تَقْلِب: برگردانیدن، وارزگونه کردن. در اینجا به معنی گرداندن قلم در دست نویسنده.
- (۲۵) حَرُون: توسن، سرکش، چموش.
- (۲۶) چَوکانی: اسبی که مناسب و لایق چوگان بازی باشد. نیز میتواندمنسوب به چَوگان به معنی چوگان باز باشد.
- (۲۷) نَقَاط: ظرف مسین که در آن نفت ریزند؛ در اینجا به معنی نفت انداز و آتش باز، آتش.
- (۲۸) دَجَال: مردی دروغگو که در آخر زمان ظهور خواهد کرد. گویند که یک چشم دارد.
- (۲۹) نَاقور: بوق، صور.
- (۳۰) رُوزِ اَفتاب: آفتاب روز. اضافه مقلوب است.
- (۳۱) مَرغانِ خورشیدی: پرندگانی که روز می پرند و تاب نور خورشید دارند.
- (۳۲) والضحی: آغاز روز.
- (۳۳) ناوک: نوعی تیر کوچک و نوک تیز.
- (۳۴) ظَلَام: تاریکی.
- (۳۵) ذُبَال: فتنه ها، شعله ها، جمع ذُبَاله.
- (۳۶) صیت: آوازه و نام نیک، ذکر خیر.
- (۳۷) ضِعاف: جمع ضعیف به معنی ناتوان و بینوا.
- (۳۸) مزید بخشیدن: فراوان بخشیدن.
- (۳۹) زنگاری: منسوب به زنگار، زنگار، زنگ فلزات و جزآن است که به سبب رنگ سبز آنها به این نام موسوم شده است.
- (۴۰) ما وَدَعَك: تو را ترک نکرد. از مصدر تودیع.
- (۴۱) ما قَلَا: ترک نکرد و دشمن نداشت. قَلَى به معنی بغض شدید و ترک کردن است.
- (۴۲) اِسْکاف: کفشگر.
- (۴۳) زُور: دروغ و حرف پیاوه.
- (۴۴) هَبَا: مخفف هَبَاء در اصل به معنی گرد و غباری که در پرتو آفتاب دیده شود در اینجا به معنی چیز بی ارزش و ناکار آمد.
- (۴۵) صَمَد: بی نیاز.
- (۴۶) دو سه گوی: معتقد و قائل به شرک و ثنویت.
- (۴۷) یکی گوی: معتقد و قائل به توحید.